

زید و عمرو

از کتاب النظرات منفلوطی

ترجمه فاضل محترم امیر فیروز کوهی

داود نامی از رجال و امرای عهد قدیم باحضر یکی از علماء ادب قرمان داده و اراده کرد که با موختن عربیت و بدست آوردن طرفی از علوم ادبیه اشتغال ورزد و پس از شروع بتعلم و اخذ قواعد و مدتها زحمت بیشمار می‌توان تحصیلات و اطلاعات او بدانجا رسید که روزی از استاد خود پرسید مگر چه جنائتی از اقسام جنایات از عمرو بیچاره بظهور رسیده که تا این حد مستحق ضرب زید و کتک خوردن از آن بی انصاف گردیده و هر روز این آزار مولم و زحمت شدید را از زید تحمل میکند، آیا کار عمرو از ذلت و بیچارگی بدان پایه رسیده است که دیگر قدرت دفاع از خویش و انتقام از زید را نداشته و نمیتواند ضربتی بحریف خود وارد آورد.

داود در حالیکه از شدت غیظ و غضب و تأفف بحال عمرو پای خویش را بر زمین میزد مشغول بر سرشهای فوق از استاد خود بود و آن بیچاره پس از استماع تمام فرموده‌های ایشای جواب داد که ای آقای من در این قضیه حقیقه ضارب و مضروب وجود نداشته و اساتید نحوی برای تقریب ذهن شاگرد بمسائل قواعد عربیت را تحت این قبیل امثله در آورده اند تا جهة متعلم تمیز قاعل از مفعول بسهولت و آسانی صورت پذیرد و چون این جواب مطبوع داود نیفتاد استاد پیر خویش را با تعجب از عدم معرفت وی بحقیقت قضیه بزندان فرستاده نحوی دیگری را احضار و همینکه از او نیز پاسخ استاد خود را شنید روانه زندانش کرد تا آنجا که اکثر نحویون را یکی بعد از دیگری طلب کرده و زندان را بوجود آنان ییاراست بحدی که زندانها مملو و مدارس خالی از

علما گردیده و خود او هم بر اثر استفراق در این قضیه مشکله ازاتیان جمیع مشاغل و انجاء وظائف محوله بخود عاجز و ناتوان گردید .

در این اثناء چنین اندیشید که باحضار علماء بغداد فرمان داده و گره چنان فهمی را که باعث خلجان قلب و اعتزال وی از تصدی امور کثیره گردیده بود بسرنبجه فکرت و قدرت علماء نامدار آن دیار گشوده سازد . سپس فرمان عالی باحضار آنان صادر و چون اشتهار این حکایت در همه اکناف پیچیده و علماء بغداد نیز از اراده داود اطلاع کامل داشتند پیشوای ایشان که مردی قاضی و حاذق و بمورد و مخرج امور بصیرتی وافی داشت قد علم کرده و باحواشی خویش در خدمت داود حضور بهمرسانید . داود را همینکه دیده باریک بین بر آنان افتاد باعاده سؤال خویش مبادرت جست .

پیشوای و افدین بعرض رسانید که جنایتی که عمرو بارتکاب آن جسارت ورزیده و بدان واسطه مستحق عقوبت و ضربات همیشگی زید گردیده است نه چندان عظیم و لایق فرست که تنها ضرب زید و کتک های دائمی او باداش جنایت وی را کفایت تواند کرد بلکه حق چنانست که در عقوبت آن جنایت بیش از اینها سزاوار ضرب و شتم و صد چندان شایسته کفر و عذاب است داود از شنیدن این مقدمه در حالتیکه اندکی از عبوس چهره اش کاسته و آثار ظفر بمطلوب در و جناتش هویدا بود به پیشوای قوم نزدیک شده پرسید آن جنایت کدام است ؟

استاد بصیر بر سر سخن رفته گفت آری جنسایت عظیمه عمرو و استحقاق او در ضرب زید از آنست که آن متطاوول بیشرم بر اسم شریف شما هجوم آورده و واوی از نام مبارک را بقصب برده است تا آنکه علماء نحو پاداش این تجاوز زید را بر او مسلط کرده و بر آن داشته اند که آن متجاوز بی ادب را همواره بکتکهای آبدار خویش بجزا و مکافات این عمل بیازارد (اشاره بزبیدی او در عمرو و اسقاط او ثانی از داود است)

بمجرد اینکه داود این توجیه نغز و تأویل بدیع را از آن استاد خبیر استماع کرد از شدت فرح و انبساط روی با استاد کرده گفت حقا که چون تو عالمی دانشمند از کتم عدم بعرضه شهود نیامده و اینک پیاداش حل این مشکل چیزی از من درخواه که امروز چون تو کسی بوقور علم و قدره در حل معضلات ادبیه در تمامت روی زمین وجودت دارد .

استاد دانا جز اطلاق علماء از زندان تقاضائی نکرده و او هم جمیع آنانرا آزاد و حواشی شیخ را نیز بانواختن بصلات و جوایز کرامند رهسپر بغداد گرهانید .

بعقیده من داود در وهله اولی یعنی حبس نجاته مصیب و در وهله اخری یعنی اطلاق آنان مخطیبه بود و اگر من بجای او میبودم چندان ایشانرا رها نکرده و در زندان نگاه میداشتم تا تمهد اکید کنند که من بعد دست از این قبیل امثله کهنه برداشته و بجای آنها امثله جدیده مستحسنه که موجب انس شاگردان و ذهاب وحشت آنان باشد ابداع نمایم تا دیگر آن بیچارگان دچار تمئل و تخیل مناظر خونین وحشت انگیز مانند مضاربه زید و عمرو و بکر و خالد نکردند زیرا شاگرد هیچگاه موفق باخذ بهره و نصیبی از علم نخواهد شد مگر اینکه قدرت بتطبیق آن علم باعمل داشته و توانائی بانتفاع از آنرا در مواضع و مواردی که آن علم جهت آن وضع گردیده است در عهده خویش بیابد و این ملکه نیز برای او جز بکثرت شواهد و امثله ملائمه با قواعد و قوانین آنعلم حاصل نشده و استاد هم وقتی میتواند این ملکه را در ذهن شاگرد راسخ گرداند که در تنوع و گوناگون بودن شواهدی که ذهن او را برابطه بین علم و عمل نزدیک گرداند سعی بلیغ وجهه وافی بعمل آرد .

بیشتر شاگردان را می بینیم که در مطابقه قواعد محفوظه خویش

با حقیقت آنچه که آموخته‌اند بعلمت آنکه همواره بیش از یک مثل برای هر قاعده از قواعد نشینده‌اند در مانده و عاجزند مثلاً هر گاه بخواهیم که از منطق در فصل بین حیوانیت و ناطقیت و در نحو از زدن زید عمرو را و کشتن بکر خالد را و در علم بیان از تشبیه زید به بدر و استعاره تا سخن جمله مرکب و در صرف از فعل و افعول سئوالی از آنان کرده باشیم آنگاه می‌بایم که در اداء جواب تا چه حد گرفتار رنج و زحمت و از حیث بیان تا چه مقدار دچار عجز و لکنت خواهند گشت تا آنجا که بی اطلاعی آنان با گذراندن سالها نوشتن و خواندن و سیاه کردن اوراق انسانرا قرین حزن و اسف خواهد کرد.

شاگردی که نتواند یک صفحه از کتاب را بطور صحیح قرائت کند دیگر برای چه خود را در آموختن صرف و نحو دچار زحمت میکند و با در صورتیکه قدره فهم اسرار کلام و پروراندن و توضیح مافی الضمیر خود را نداشته باشد چگونه بفرآ گرفتن آداب بلاغت اشتغال می‌ورزد و همچنین چگونه منطق می‌آموزد در حالیکه از تمیز بین فاسد فضا یا و صحیح آن بی اطلاع بوده باشد.

عجب است که یک نفر صنعتگر بیسواد بدین نکته که آموختن علم جز برای عمل نیست متوجه و بهمین جهت صناعت نجاری نمی‌آموزد مگر برای ساختن درو صندوق و امثال آنها و یک نفر متعلم از این غرض ضروری غافل و از علم جز حفظ پاره از قواعد که از تصرف در آنها قاصر و از انتفاع بدانها در مواقع لازمه عاجز است منظور دیگری ندارد. خلاصه مادامیکه در این قبیل اسالیب بی نتیجه تغییر و تبدیلی ندهند هیچگاه نباید منتظر شد که در آینده نوابشی از مدارس خارج و همه افراد ملت مانند بعض ملل دیگر که از وجود دانشمندان خویش بهره کافی می‌برند فائده و انتفاعی از وجود آنان حاصل نمایند.